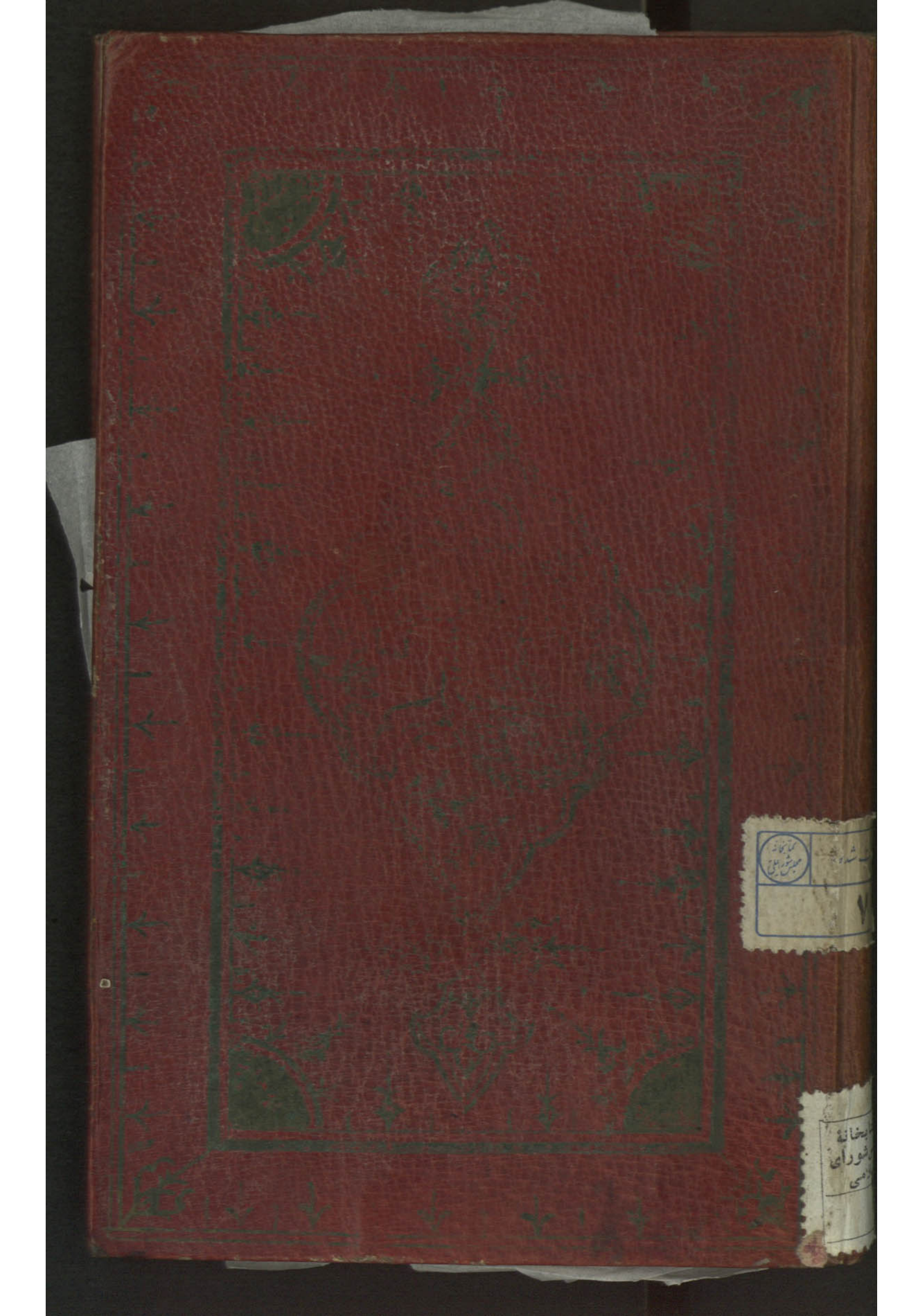


کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره



بازدید شد
۱۳۸۱
۱۱۲۹
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب ترجمهٔ عهدنامهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
مؤلف مترجم بدایع نگار
موضوع تألیف ترجمهٔ عهدنامهٔ حضرت
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۷۱۹۰
بازدید شد
۱۳۸۱


بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
ترجمهٔ عهدنامهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
مترجم بدایع نگار
بازدید شد
۱۳۸۱



بسم الله الرحمن الرحیم

چون در سال چهلم هجرت رسول صلوات الله وسلامه
علیه مصر و اعمال مصر بر محمد ابی بکر آشفت و او را بدان
صفت که در تاریخ مغازی عرب مسطور است بسوختند
امیر المؤمنین علی سلام الله علیه ایالت آن ملک
با مالک بن الحارث النخعی که او را اشتر گفتندی

ارزانی

ارزانی داشت و او بدان خطه گسیل گشت بر حسب
صدق ارادت و جمال عقیدت او امیر المؤمنین عهدی
بدو نبشت و از هر گونه آداب سیاست و شرایط
ملک داری بدان نامه یاد کرد و آیین عدل و شیوه فضل
بدو بیاموخت و هر یک از قبائل خلق و اصناف امم را
منزلتی نهاد و بر حسب مقدار کفاف روزگار هر یک
مجاملت واجب شناخت و دقایق رعیت پروری
و دادگستری و مراسم لشکرکشی و کشورگشائی
یکان یکان بر وی بشمرد و اگر چه آن عهد همایون
بدو نرسید و شرف مطالعت آن در نیافت

و از اقتباس فوائد و اقتناص شوارد آن مهجور ماند
و از آن پیش که بدین خطه فرا رسد و ملک را قاعده
و بنیادی نهد غرّ شهادت یافت و بشرف کرامت
حق جلّ و علا موصول گشت ولی آن نامه دستور
سلاطین نامدار و پاسنامه ملوک بزرگوار گشت
تا در تهذیب و ترتیب امور و تمشیت مهام جمهور
بدان تقرّب جستند و از انوار جمال و آثار کمال آن
فایدتها گرفتند و از این روی بر روی روزگار آثاری
جمیل و ذکری نیکو باقی گذاشتند بدین زمان
که سال هجرت بر یکهزار و دویست و هشتاد و سه

هجریست و تاج و تخت ایران بفرّ تارک و یمن
جلوس پادشاه اسلام خداوند مظفّر منصور ابو النصر
ناصر الدین شاه قاجار خلّد الله ملکه آراسته است
و روزنامه عهد و فهرست معالی از یمن مواظبت
و حسن مراقبت مرتبان خدمت و مقرّبان حضرت
طرازی بدیع و رونقی تمام یافته و شکوه ملک
در نمایش و رونق ملت در فزایش است بندهٔ
درگاه بدایع نگار دولت جاوید بر آن شد که
شواهد معانی و لطایف نهانی آن فصول را که
عنوان دیوان معالی بدان منوط است و فهرست

ابواب مکارم بدان مربوط بالفظی فصیح و بیانی
جزل بر منصهٔ لفظ دری کرشمهٔ جلوه گری دهد
و بدان صفت که دستور افاضل بلغاء جهان
و اماثل ادباء روزگار آید ترجمتی بنثر اکند و از آیین
ترسل و نمط انشاء نیز بیرون ننهد و بر جای
خویش از قرینهٔ بدیع که نکتهٔ مبهم را شرح تواند
کرد و با سجعی لطیف که روی سخن را آرایشی تواند
داد دریغ نجوید نکتهای ظریف در آن درج کند
و حکمتهای بلیغ باز نماید و چون بعون الله تعالی
زیب اتمام و سمت اختتام یابد در بارگاه شاه

جهان

جهان پناه عرض دهد و بدین وسیلت بدان
درگاه که سجده گاه جباران و بوسه جای قهارانست
تقرب جوید باشد که گاه و بیگاه بمطالعت آن
ارتیاح جویند و از آیین فتوت و جمال مروت
آن امام بزرگوار اعتبار گیرند و لطایف آن
ابواب و شرایف آن آداب در مجاری امور
و تصاریف روزگار خویش بکار برند اگرچند
امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با همه معالی
همم و محاسن شیم روزگار خلافت دیر نماند
و نه بس مدتی برآمد که اطراف جهان بروی برآشفت

وآسمان جنبش که آغاز کرد و عموم اصحاب
و پیروان او که خود را جنود خدای سبحانه می پنداشتند
با او در افتادند و در انجام مدت آن ناپاک
بی باک و کافر نعمت غدار درجهٔ رفیعهٔ شهادت
یافت و با جوار حق سبحانه و مشاهدت ابرار فائز
گشت ولی مردم هوشیار دانند که این دو روزه
جهان برگذراست و هیچکس را در آن عمر جاودان
نباشد و ناچار همه را مرگ فرا رسد و چون چنین
باشد باری آنرا که بروزگاران نام نیک باند
و بر نام او درود فرستند و آفرین گویند تواند که هستی

دائم

دائم باشد و این معنی را عمر جاوید توان نام
نهاد و امروز از عقد یکهزار و دو صد و سی اند سال
فرو نشست که این امام بزرگوار را بزرگان هر ملت
و بخردان هر امت ببزرگی ستایند و بر آیین
حشمت از او نام برند گروهی امامش دانند
و طایفه خدایش خوانند و خاک در آن حشمت آیت
که سلاطین جهان بر فرد هر روزمان در آن آستان
رهی صفت طوع چاکری دارند و با قدم ضراعت
همی پویند و توفیق طاعت همی جویند و در جمله
کس را از اهل شرایع و ملل و صاحبان اهوا و نحل



در بزرگی و بزرگواری او سخن نباشد و کس بر اندیشهٔ
خلاف او دلیری نتواند کرد و همین معانی نتیجهٔ ذات
مقدس و ذیل طاهر و خلق کریم و نفس رحمانی و ملکهٔ
ربانی تواند بود که صحن گیتی را بنور هدایت روشن
ساخته و همگان را آیین مردمی و شیوهٔ حق گزاری
آموخته و اکنون بر سر مقصود می باید رفت و در ترجمهٔ
عهد همایون شروع باید پیوست و این بنده
درین باب از خدای سبحان یاری همی طلبد
و بفضل او اعتصام همی جوید انه ولی
التوفیق و هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

این فرمان بندهٔ خدای امیرالمؤمنین علی است بسوی مالک
بن الحارث النخعی در آن عهد که بدو نبشت بدانگاه
که ملک مصر بدو گذاشت تا خراج دیوان فراهم کند
و با خصم دین در آویزد و مردم را باصلاح آرد و ملک را
آباد دارد بفرمود او را بپرهیز از خدای سبحانه و گزیدن

طاعت او و فرمان بردن فرمان او در آنچه در شرع
رسول اکرم بود و نیک بجهی بامتثال آن منوط
باشد و بفرمود تا خدای سبحانه را بدست و دل
و زبان یاری دهد چه یاری غیر نصره در نامه خویش
بر نصر ناصر خویش و عزیز داشتن عزیز خواه خویش
تعهد فرمود در آنجا که گفت ولینصرن الله من ینصره
یاری دهد آنرا که یار اوست و عزیز دارد آنرا که خوار اوست
و بفرمود که بوقت آرزوها خود را فرو شکنند و چون
بر هوائے فیروزی طلبد نفس را باز دارد چه نفس
مردم بزشتی فرمان دهد مگر آنرا که خدای سبحانه ببخشاید

ان النفس

ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی و ازین پس
بدان ای مالک که ترا بملکی گسیل داشته ام
که پیش از تو دولتها بر آن گذشته است و از داد
و بیداد بسی دیده اند و مردم همان در تو بینند
که تو در مردم بگذشته همی دیدی و همان در تو گویند
که تو در ایشان همی گفتی و هر آینه نیکوکاران را
توان شناخت بدانچه خدای سبحانه بر زبان
بندگان از ایشان یاد کند پس هوای خویش را
بدست خویش دار و آنچه بتحقیقت بر تو روا
نبود بر خویشتن مپسند چه زفتی بجای خویش

الضا نیز بزرگ باشد در آنچه نفس را خوش
آید و یا ناخوش نماید بر رعیت ببخشای و ایشان را
دوست دار و با ایشان نیک مهربان باش و بر ایشان
باری چون سبعی ضاری مباش که خوردن ایشان را
غنیمت شماری زیرا که ایشان بر دو گونه اند فرقه
در دین با تو برادرند و طایفه در سرشت با تو برابر
هر گونه زلل از ایشان پدید آید و سایر علل بر ایشان
طاری شود و در عمد یا خطاء از ایشان دست
توان گرفت و بر منهج صدق و طریق صواب
توان داشت پس ایشان را از عفو و گذشت همان

ببخش

ببخش که تو خود از خدای سبحانه امید داری و بدان
چشم همی داری چه ترا بر ایشان همان منزلت
که باری جل و علا را بر تست و باری عز ذکره کفایت
امر ایشان از تو خواسته است و ترا بدیشان
آزمون همی خواهد زینهار بر خدای تعالی مستیز
و بر رنج خویش میفزای زیرا که تحمل انتقام او نتوانی
کرد و از عفو و رحمت او بی نیاز نتوانی شد چون
بر یکی ببخشی پشیمان مشو و چون بر دیگری سخت
گیری شاد مباش و در آن وقت که عفو را
مجال یابی بخشم مگرای و اگر چند خدای سبحانه

ترا امر داد تو خود را البته امیر مطاع مخوان چه در پی
هوای نفس شدن دل را مفسدت باشد و در دین
سستی و مهلکت آرد و در کار ترا آسان بگرداند
چون در ملک خویش بنگری و در وسعت حکم و ابهت
امر خویش عظیم انگاری بشکیب و فریفته مشو
و بملک خدای تعالی درنگر و از توانائی او بیندیش
کرا او در تن و جان تو آن تواند کرد که تو خود با خویشتن
نتوانی و چون چنین کنی هر آینه نظر فرو گیری
و حدت شره و سبکی عزم تو فرو نشیند و آنچه
از دانش تو برفته باشد با تو باز آید و بر حذر

ازانکه

از آنکه با خدای سبحانه در بزرگی و جبروت مسامات
ورزی و تشبه نمائی که خدای تعالی جباران را
خوار دارد و متکبران را پست نماید انصاف خدای
سبحانه بده و آنچه در شرع رسول بر تو فرض افتاده
بر پای دار و همه مردم را از خویش و خویشاوند
خویش انصاف ده و حق هیچیک فرو مگذار
چه اگر ندهی ظلم کرده باشی و خدای سبحانه با ظالمان
خصمی کند و هر آنکه خدای سبحانه خصم او شود او را
حجت نماند و خویشتن داری نتواند و هیچ چیز
تغییر نعمت و تعجیل نقمت باری عز شانه زانجوانه

چنانکه ظلم که باری غرشانه دعوت مظلومان را
همی بشنود و بر حال ایشان غیرت آرد و هو
للظالمین بالمرصاد و باید محبوب ترین کارها ترا
میانه روی بود در حق و زیاده جوئی در عدل و آنکه
رضاء عموم رعیت را حاصل خواهی چه اگر عموم خلق
از تو در سخط شوند رضاء تنی چند خاصه را فایدتی نبود
و اگر تنی چند خاصه از تو در سخط شوند با رضای عامه
ترا زیانی نرسد و خود خواص رعیت را بر والی
حملی گران بود و فایدتی اندک از انصاف کراهت
ورزند و بالحاف مسئلت نمایند و شکر عطیت واجب

نشناسند

نشناسند و در حوادث روزگار مصابرت
ننمایند و بعزت جاه از تحمل مکروه تجافی ورزند
و هر آینه عامه بر اینگونه باشند بکمتر انصاف
مسرور شوند و بمحض عطیت دعا گویند و هر آینه
ایشان عماد دین باشند و قوام مسلمین و ذخیره
وقت و وقایه روزگار اند پس ترا رضای ایشان
حاصل باید کرد و میل خاص بدیشان فرا باید نمود بر آنگو
عیب خلق بر تو شمار و از خویش دور دار و دامن
از او در کش که تو خود بپوشیدن عیب خلق از هر کس
سزاوارتری و هر آنچه بر تو پوشیده بود در کشف

آن مبالغت مجوی چه آن عیب که بر تو روشن
شود اصلاح آن بر تو باشد و آنچه از تو پوشیده
ماند خدای سبحانه خود بر او حکم کند پس
بر آن مایه که توانی عیب مردم بپوش تا مگر
خدای سبحانه آنچه تو از مردم پوشیده
همی خواهی بر تو بپوشد کینه کس در دل
جای مده و از آنچه بر تو درست نیاید در گذر
و هر کو بر آیین نصیحت سعایت کند و عیب
مردم بر تو شمارد پند او مپذیر و او را در آنچه
گوید صادق مشناس و چون مهمی روی دهد

با مردم

با مردم فرومایه در میان منه که طریق فضل
بر تو فرو بندند و از فقر و تنگدستی بترسانند
و از جبان رستگاری مطلب که ترا از تعهد
جلایل امور باز دارد و از اکتساب معالی خالی
گذارد و از حریص خیر مجوی که ترا شره فرمان
دهد و ذل طمع و لئامت طبع در چشم تو بیاراید
چه بخل و جبن و حرص طبایع گوناگونند که از سوء ظن
با خدای سبحانه خیزند و مردمی که بدین صفات
موسوم باشند خدای سبحانه را چنانکه شاید
نستایند و از کمال فضل و جمال قدرت و قر

توانائی او سخت بپخرند و چون در تدبیر ملک
از وزیری کافی پی نیاز نموا نبی بود آن کس را
بطانه خاص و وزیر مشفق شناس که با صحبت
اشرار بر نیامده باشد و در اوزار و آثام ایشان
انباز گشته و کس را بظلم و گناه مدد نداده چه این طایفه
اعوان ائمه و اخوان ظلمه و تبعهٔ ظلم و طلبهٔ جور باشند
و تو خود از ایشان نیکوتر خلف توانی یافت
مردمی که بر صفت ایشان بجودت رای و نفاذ
حکم موصوف باشند و از آثام و آلام و اوزار
و آصار ایشان مصون و هر آینه این مردم بس

سبکبار

سبک بار باشند و نیکو یاری دهند و جانب
تو فرو نگذارند و با دیگری الفت نگیرند و از این طایفه
آنرا برگزین که از سخن حق اگر چند تر آنا پسند بود
و در مذاق تلخ نماید روی بر نتابد و اگر ترا از روی
هوا اندیشهٔ مهمی افتد از مساعدت تو کناره جوید
و پیوسته با مردی که بزیور صدق و زیب ورع
آراسته باشند بزی و از صحبت ایشان فایدت
گیر و چنان باش که ترا بباطل کس نتواند ستود
و در ستایش تو اطراء نتواند کرد که اطراء کبر آورد
و نفس را بفریبد و باید مردم نیکوکار زا پیش تو

منزلت زیادت بود چه اگر مردم از نیکی فایدتی
بینند دیگر باره بنیکی بگراید پس هر کو نیکو کار بود
نیکو دار و آنرا که بزشتی عمل زاد زشت شمار
و با هر یک همان کن که او با خویشتن کند و چون
خواهی که با همه خلق نیکو گمان شوی و از قلق خاطر
و سوء ظن در امان باشی با همه نیکوئی کن و مؤنت
ایشان سبک گردان و تا توانی ایشان را
بکروه مفرمای و چون چنین کنی همه دلها زی
تو گراید و خاطرها شیفتهٔ تو گردد خدمت ترا
بجان پذیرند و طاعت ترا منت دارند و از این

بد

سبب رنجی بزرگ و همی گران از تو برخیزد
و از دل مشغولی بیاسائی و هر کو معاملت تو
در حق او نیکوتر بود و نیکو گمانی تو در حق او فزونتر
شود و چون دیگری سنتی شریف و آئینی نیکو
نهاده باشد که هوای خلق بر آن تعلق یافته
و خاطرها بپذیرفته و طایفهٔ زاهدان الفت و جماعتی
دست داده زنهار بنقض آن رای مزن و هوای
خویش مطلب چه اگر سنتی دیگر آغازی و آئینی
جداگانه نهی مزد آنرا بود که آئین نخست نهاد
و گناه نقض بر تو ماند با طالبان علم و صاحبان

دانش بری واز مذرست ومناقشت ایشان
تمتع گیرد وآنچه سبب صلاح ورفاه عباد تواند
شد از ایشان بیاموزد وبدانکه رعیت بر چند
گونه باشند که این یک بدان دیگر صلاح گیرد
وآنرا از این بی نیازی نتواند بود طایفهٔ لشکری
باشند که حصن رعیتند وزینت ملک وعزت
دین رعیت بدیشان بپاید وملک از ایشان
بیاساید وخود اینطایفه از دیگر اصناف خلق
وجمع محترفه وارباب فلاحت وزراعت
ناگزیر باشند تا بدینواسطه خراج دیوان

وارتفاعات خاص فراهم آرند ومجاهدت خصم
ومقاتلت دشمن بتوانند وساز رزم وعتاد جهاد
آماده خواهند وبدانچه ایشان را بصلاح آرد
اعتماد کنند وسکون دل وطمأنینت خاطر
فرا نمایند واین دو طایفه را موافقت صورت
نبندد مگر بمراقبت قاضیان کامل وعاملان عادل
وکاتبان فاضل تا عقود ومعاملات محکم خواهند
ومردم را از بغی وظلم باز دارند واز خواص امور
ومهام جمهور یاد کنند ودر روزنامهٔ عدل
ودفتر احتساب ضبط نمایند واین هر سه را قوام

ثواند بود مگر اصحاب تجارت و اهل اکتساب که
بازارها برپای دارند و از زمعات بلاد انواع متاع
و ظرف اقمشه و سایر مجلوبات فراهم آرند و حوائج
و مطالب خلق کفایت کنند و از این پس فقراء امت
و صاحبان عجز و مسکنت باشند که همه خلق را پاس
جانب ایشان واجب بود و تعهد امور ایشان
لازم آید و خود هر یک از این طوایف را بر والی
امر و صاحب حکم حقی باشد بر همان مقدار که روزگار
او بصلاح آید و از نبه روزگاری در امان باشد
و چون یکی را از سپاهی تولیت مهمی خواهی داد

آن را

آن را اختیار کن که از خدای سبحانه پرهیزد و رسول را
ناصح امین بود و امام وقت را فرمان برد. با دامنی
پاک و حلمی تمام باشد که بگاه خشم سکون کار بندد و بوقت
عذر ارتیاح جوید با مردم ضعیف رئوف باشد و بر مردم
قوی سخت گیرد و شدت عنف و شراست خوی
او را انگیزد و فتور رای و ضعف دل او را نشاند
و از این طایفه آن را برگزین که از خاندان کریم بود و با شرف
نسب و جمال مروت آراسته باشد بعواید کرم
و لطایف همم موصوف باشد و با فضل شجاعت
و غر جلادت معروف آنگاه از روزگار او تفقد کن

و در اصلاح اعمال و انجاح آمال و تعهد واجب شناس
و هر آنچه ایشان را بدان مزیت دادی و بر دیگر مردم
فضیلت نهادی در نفس خویش عظیم شمار و آنچه
با ایشان زبان داده باشی و عهد بسته اگرچه اندک
بود حقیر مدان و چون چنین کنی همه لشکر در بارهٔ تو نیکو
گمان شوند و هر گونه نصیحت دریغ مدارند و بر آنچه
موجب صلاح ملک و رفاه رعیت بود تظاهر نمایند
و چون در حق ایشان نیکوییها عظیم کرده باشی از تعهد
ایشان در کارهای خورد دریغ مدار و بدان نیکوییها
اعتماد مکن چه بسا شود که از تعهدی اندک بکمال شفقت

بکنذ

آیند و آن نیکوییهای عظیم بچیزی نشمارند اگرچند
ایشان از نعمتهای بزرگ بی نیاز نتوانند بود و امیر
لشکر و عظیم سپاه آن باید بود که با همه لشکر
در ذات الید خویش مواسات جوید و بهمه حال
رعایت ایشان واجب داند و بیرون از کفاف
عیش و مؤنت وقت بر ایشان ببراکند چنانچه
با مزید عطا و فایدت جود او خود را بتوانند داشت
و از جانب کسان و بستگان خویش نیز ایمن توانند
بود آنگاه همت بر امتثال فرمان تو مقصور شود
و دلهای ایشان بمهر تو آغشته گردد سخن ایشان

مپذیر و بصیحت ایشان گوش فرا مده مگر آن وقت
که امام وقت و والی امر را بتابیند و جانب عز
و حرمت جاه او نگاه دارند و روزگار دولت
ایشان را بر خاطر گران نشمارند و مدت ملک
ایشانرا زوال نپسندند پس امید ایشان را از خویشتن
مجال ده و بر ایشان ثنای نیکو متواصل گردان
و آنچه از حسن خدمت و صدق نصیحت فرا نموده اند
بر ایشان بر شمار و چون چنین کنی شجاع را طبع
در اهتزاز آید و جبان را غیرت افزاید قدر خدمت
هر یک نیکو شناس و خدمت این یک از آن دیگر

مدان

مدان و هر یک را بر قدر خدمت او بستای و اگر
یکی از اشراف قوم خدمتی حقیر کند عظیم مدان
و چون دیگری از فرومایگان خدمتی بزرگ تقدیم کند
حقیر مخوان و چون حادثهٔ بزرگ فرا آید و امری مهم
روی نماید و تو با آسانی تدارک آن نتوانی کرد آنرا
با خدا و رسول باز گذار که باری جل ثنائه میگوید فان تنازعتم
فی شیء فردوه الی الله و رسوله پس چاره آن مهم که
بخدای گذاری از تنزیل طلب و نجاح آن امر که
از رسول خواهی بسنت جامعه گرای و از برای
حکومت شرع و قضاوت دین آن را برگزین که او را

بحقیقت بر دیگران مزیت بود و هیچ کار بر او
تنگ نیفتد و با خصم بلجاج نه ایستد و در لغزش
تمادی نجوید و از بازگشت بسوی حق باز نماند
و خویشتن را پیرامن طمع نیفکند و بنزدیک تر
دانش قانع نشود و فهم مرتبت اقصی طلبد در شبهت
وقوف کند و بحجت متمسک جوید و از مراجعت با خصم
برتم نماید در ازدحام امور تصبر واجب شناسد
و چون حق روشن شود در امضاء آن عجلت کند
اطراء مدح او را بعجب نیاورد و اغراء باطل او را
از حق مایل نکند و اینگونه مردم بس اندک باشند

وهر که را حکم دهی گاه و بیگاه از سیره فوت و قضیت
حکم او استطلاع جوی و بسط عطا و سعت عیش در حق
او دریغ مدار تا مگر بدین واسطه اختیار عفاف کند
و بحلال از حرام محفوظ ماند و از اخذ رشوت و طمع
در مال رعیت مصون گردد و او را در نزد تو آن
منزلت باید بود که دیگر بطانه و خاصگان تو بدان
طمع نکنند و در طلب آن کردن نفرازند و چون چنین
کنی هر آینه از جانب تو ایمن شود و از شر حسود بیاساید
و دل بخدمت فرابندد و صدق نیت و خلوص
عقیدت فرا نماید و در این معنی مجهود خویش بکار برد

ونظری بس بلیغ فرمای چه این دین حنیف وملت
شریف در دست بغات جور و ولات شر
اسیر است و هر که را مینی بهوا عمل همی راند وطلب
دنیای دنی ومتاع غرور همی کند وچون یکی را
خواهی بر طرف عمل دهی و جمع مال و استیفاء منالی
از او طلبی آن را برگزین که باری بتجربت کرده باشی
وصدق سخن وحسن عمل او دیده مردمی که بتحلیهٔ تجربت
وفرط حیا موصوف باشند وبا طیب ارومت
وقدم خاندان معروف چه اینگونه مردم با خلقی کریم باشند
وصدری منشرح وعرضی مصون در مطالع اشرافی کند

بکار

بکار برند ودر عواقب امور نظری بلیغ معمول دارند آنگاه
مرسوم ایشان بیفزای ومؤونت ایشان سبک گردان
تا خویشتن را بصلاح توانند داشت واز برخاست
ملک وخاصهٔ دیوان توانند گذشت وهر آینه
مراقبت این معنی حجتی قاطع ومتمسکی درست باشد
بر ایشان اگر امری را مخالفت جویند ویا در امانت
تو خیانت ورزند آنگاه پیوسته از آئین عمل وضابطهٔ
جمع او باز پرس وبر شیوهٔ مجاملت تعدی و اجب
شناس واز اهل وفا ومردم صدق جاسوسان
امین وگماشتگان مخلص بر عمل ایشان برگمار

چه مواظبت تو در نهان داعیهٔ احتراس ایشان
شود تا در امانت خدای سبحانه خیانت نورزند
و با عموم رعیت مدارا کنند و یاران دین و معاشران
یقین را پاس دارند و اگر یکی آهنگ خیانت
کند و یا عملی نه بر آیین عدل راند خبر مخبران صادق
بر خیانت او گواهی عدل باشد بی عذر عقوبت
توانی کرد و آنچه گرفته بود باز توانی ستد و در مقام
ذل و جانب خسارهای توانی داد و سمت عار
بر روی روزگار او توانی گذشت و عوار انکار
بر دامن اعتبار او توانی آویخت و خراج ملک

وارتفاعات

وارتفاعات دیوان چنان طلب کن که خراج گذاران
همه با صلاح آیند و نیکو پایند که خود همه خلق را
صلاح و رفاه از خراج خیزد و باید در آبادانی ملک تو را
همتی وافی بود از آن بیش که در جمع خراج
چه دریافت خراج بردن از آبادانی ملک صورت
نبندد و هر آنکو همت بر جمع خراج مقصور دارد
و از آبادانی ملک فارغ نشیند هر آینه ملک
خویش در معرض ضیاع آورده باشد و همهٔ بلاد
خویش خراب کرده و بندگان خدا را عرصهٔ جلا
و نهزهٔ بلا خواسته و خود در روزگار او دیر نپاید

و وصمت عار و عوار ادبار بر ناحیت حال
و ناصیت آمال او بماند و گاه شود که مؤنت خراج
گران شود و یا آب چشمها و باران آسمان منقطع
گردد و یا زمین را خود حالتی دیگر گونه پدید آید چنانچه
در آب فرو شود یا تشنگی بر او اجحاف کند
زینهار بر ایشان سخت مگیر و بار ایشان سبک
گردان و آن سبک باری بر خویشتن گران مشمار
چه فایدت آن مؤنث بتو باز گردد و ملک تو
آباد ماند و ولایت تو آراسته شود و در بارهٔ تو
ثنا نیکو گویند و ترا ستایش بسزا کنند و تو

خود

خود با فاضت عدل و اشاعت فضل مسرور باشی
و با فضل عدت و کمال قوت ایشان اعتماد کنی
و هانا مردم هر زمین چون تنگدست شوند آنجایگاه
خراب شود چه کس را مجال عمارت و فراغ آبادی
نماند و مردم آنگاه تنگدست شوند که والیان امر
و عاملان خراج همگی همت بر جمع خراج گمارند
و بر زیست حکم و دوام ملک خویش بدگمان شوند
و از عبرتها تمتع نیابند و از گذشتگان اعتبار نگیرند
و چون امر لشکری و قضات و عاملان خراج
در دستیاران بادیه و دهاقین سواد بغر اهتمام خویش

اسطامی واجب شناختی وباهریک بسزای او
راندی یکی بکتاب حضرت و مترسلین خدمت
خویش بنکر و تولیت این مهم و تفویض این شغل
مردم نیک واهل حزم را ارزانی دار که در استطلاع
اسرار و استطار مکاید از ایشان ایمن بود و بصلاح
خلق و طهارت ذیل بدیشان اعتماد توانی کرد
مردمی که بشمول انعام و وفور اکرام کبر نورزند
بخلاف امر و عمر و حکم تجرتی بنجویند و رسائل
اطراف یکان یکان بر تو عرض کنند و پاسخ
هریک بواجب برنگارند و آنچه بتمامی

یابدمی

یابدمی مثبت کنند و چون در استقامت ملک
خیالی بندند که فایدت آن ترا باشد در انجام آن بکوشند
و آن عزیمت بامضاء رسانند و اگر دیگر کس اندیشه
کند که ترا از آن زیان خیزد آن اندیشه باطل کنند
و آن عقده باز کشایند و چون یکی را اختیار خواهی
کرد بر حسن تفرس خویش اعتماد مکن و از نیکو گمانی
خویش ساکن القلب مباش که بس مردم از روی
تصنع خود نمایند و حسن خدمت بکار برند و از صنعت
خیر و صدق امانت سخت برکنار باشند ولی
ایشان را بیازمای بدانچه ازین پیش با مردم نیکوکار

برآمده باشند و اثر نیکو کرده و حسن صنعت و وجه

اماث نموده و چون چنین کنی خدای سبحانه را

ناصحی امین باشی و همه خلق را نگاهداشتن بتوانی

و ترا در این مهم بجندتن حاجت افتد چه این مهم

بچند روی شود و تو بر هر کدام آنرا بر کار که اگر کار

بزرگ شود سر نپیچند و اگر مهم بسیار او فتد بر او

بپاسوید و چون در او عیبی پدید آید او را از آن

وقوف ده تا سپس احتیاط خویش نگاهدارد

چه اگر تغافل کنی آن عیب بر او بپاید و دیگر عیبها

پدید آید و ازین پس اصحاب تجارت و محترفه

وصاحبان

وصاحبان صناعت باشند درباره ایشان

نیکوئی کن و دیگر اعیان بار و زعماء حضرت خویش را

هم بنیکوئی فرمان ده چه آنان که بخانهٔ خویش درند

و یا بحال خویش در آمد و بیرون شدند و باید بدان

خویش رزق جویند و همه وقت خویش مستغرق

اکتساب دارند چه این طایفه مواد مرافق و اسباب

منافع باشند و پیوسته بحر و بر و کوه و دشت

همی سپرند و در اطراف بلاد و زمعات ممالک

همی گردند و بجاها روند و از بادیها گذرند که جمعیت

مردم در آن صورت نبندد و کس بر این اندیشه

برآمده باشند واثر نیکو کرده وحسن صنیعت وجه

اماثت نموده وچون چنین کنی خدای سبحانه را

ناصحی امین باشی وهمه خلق را نگاهداشتن توانی

وترا در این مهم بجندتن حاجت افتد چه این مهم

بچند روی شود وتو بر هرکدام آنرا برکار که اگر کار

بزرگ شود سر نپیچند واگر مهم بسیار او فتد برا و

بپاسوید وچون در او عیبی پدید آید او را آسان

وقوف ده تا سپس احتیاط خویش نگاه دارد

چه اگر تغافل کنی آن عیب برا و بپاید ودیگر عیبها

پدید آید وازین پس اصحاب تجارت ومحترفه

وصاحبان

وصاحبان صناعت باشند درباره ایشان

نیکوئی کن ودیگر اعیان بار وزعما حضرت خویش را

هم بنیکوئی فرمانده چه آنان که بخانه خویش درند

ویا بجال خویش درآمد وبیرون شدند وبابدن

خویش رزق جویند وهمه وقت خویش مستغرق

اکتساب دارند چه این طایفه مواد مرافق واسباب

منافع باشند وپیوسته بحر وبر وکوه ودشت

همی سپرند ودر اطراف بلاد ورقعات ممالک

همی گردند وبجا نها روند واز بادیها گذرند که جمعیت

مردم در آن صورت نبندد وکس براین اندیشه

دلیری نکند و خود این طایفه همواره بصلح باشند
و فرمان برند و از بائقه شر و غائله فساد بحث
محترز باشند پس از ایشان بهرگونه تفقدی
نیکو جوی و حسن ملاطفت و رفق ملایمت بکار
بر و غالبا این طایفه از مزید بخل و ذخیره نهادن
غلات و تحکم در مبایعات فارغ نتوانند بود
و ذخیره نهادن بر عامه زیانی بزرگ بود و بر والی
امر شنعتی تمام باشد لاجرم از احتکار باز دار
که رسول نهی فرموده و میزان عدل نه در تسعیر
غلات و بهاء هر چیز چنان کن که فروشنده را

انصاف

انصاف بود و بر خریدار اجحاف نشود و هر که
پس از نهی احتکار کند و چیزی ذخیره نهد که عامه را
بدان حاجت بود تهدید فرمای ولی سخت مگیر
و از زیاده روی کناره جوی از خدای سبحانه
بپرهیز درباره فرومایگان و صاحبان فقر و مسکنت
و مردم ناتوان که فرقه قناعت گزینند و طایفه
مسئلت آغازند خدای سبحانه را درباره ایشان
پاس دار بدان صفت که خدای سبحانه ترا
پاس داشته از خانه و مال مسلمان بدیشان
نصیبی ده و از صوافی اسلام بدیشان بخشی

برسان و آنرا که دور است از آنکه رد نخست
جدائی مگذار و رعایت حق هر یک واجب
شناس زنهار فرط کبریاء و غرور ملک
ترا از ایشان بازنگرداند چه اگر مهم بسیار
کفایت کرده باشی از ضایع اندک معذور
نتوانی بود پس همت خویش بر ایشان بگمار
و روی بدیشان میارای و هر یک را با تو
دست رس نبود تو خود از او بازپرس اگر چند
چشمها او را فروگیرد و مردمان خوار شمارند
یکی از معتمدان خدمت و ثقات حضرت خویش

که از خدای

که از خدای سبحانه اندیشناک بود و با هر کس
فروتنی کار برد بر مواظبت کار و مراقبت
روزگار ایشان هشیار کن و او را بهرگونه ساکن
الحاش و مزاح العله بخواه تا کارهای ایشان
بر تو عرض کند و از هر گونه درخواست ایشان
بیاگاهاند و تو خود چنانچه خدای سبحانه را بوقت
ملاقات عذر توانی خواست با ایشان معمول دار
چه این گروه از جمله رعیت بانصاف محتاج‌تر باشند
و فضل رعایت و مزید الطاف را سزاوارتر بوند
پس در اداء حق هر یک همگان را بسوی خدای

سبحانه عذرخواه و یتیمان را تعهد کن و پیران را
مراقبت واجب شناس چه این دو طایفه خود
حیلتی نتوانند و خویشتن را بسلت نتوانند داشت
و رعایت این دقیقه که بشرح ایراد کرده آمد
بر والی امر بس گران بود و گاه باشد که
خدای سبحانه سبک کند بر آن مردم که عافیت
جویند و عاقبت نیکو طلبند و خویشتن را
بر مکروه صبر فرمایند و باختن وعده و صدق
وفای خدای سبحانه واثق باشند و صاحبان
حاجت و ملتمسان وقت را وقتی تعیین ساز

و بر اسعاف مراضی و انجاح مباغی ایشان خویش را
فارغ کن و در مجلسی که همه کس را بار بود بر نشین
و بدان مجلس حشمت خدای سبحانه را که ترا بیافرید
سخت فروتن باش و میران حضرت و مقیمان
خدمت خود را بیارام تا آنکو حاجتی آرد در سخن در نماند
و حاجت خویش تواند گفت چه من خود از رسول
شنیدم که میگفت در چند جای لن تقدس امة لا یوخذ
للضعیف حقه من القوی غیر متعتع یعنی هرگز پاک نشود
امتی که در آنجا حق ضعیف از قوی باز گرفته نشود
بر آن صفت که ضعیف قوی دل باشد و در سخن گفتن

برخویشتن بلرزد وازین پس جهل ایشان تحمل کن
وبرعبادت ایشان منکر وتنکی دل وجماع نفس
ازایشان دیکر سونه تا خدای سبحانه درهای رحمت
خویش برتو باز کشاید وترا مزد طاعت ارزانی
دارد آنچه بدیشان بدهی کوارا ده واکر ندهی نیکو
عذرخواه وبسا کارا فتد که تو خود از مباشرت آن
ناکزیر باشی چه کاه شود که دبیران خدمت پاسخ
عمل کذاران اطراف چنانکه شاید نتوانند مثبت
یا خلق را حاجتی افتد که مجال یاران ودیکر خدمتکذاران
از آن تنک شود وبواجب قضا نتوانند کرد

پس کار

پس کار هر روز در همان روز بامضاء رسان
چه هر روز را خود عملی بود که بدو باز بسته بود
وچون از عمل ها رعیت وعموم زیردستان
بهر کونه بیاسودی وقدر هر یک نیکو شناختی
وبر انصاف مراتب واسعاف مطالب هر طایفه
وقتی نهادی واز عهدهٔ هر یک بدان صفت که
خدای ورسول را پسند افتد تقصی جستی یکی
مجال خویش بنکر وخدای سبحانه را از طاعت
خویش وقتی فاضل تر نه ونصیبی تمامتر ده اکرچه ترا
چون نیت صالح بود ورعیت سالم همه وقت

از تو خدای سبحانه را باشد و با این همه خود ترا
وقتی خاص احتیاط باید کرد که از جهة اقامت
فریضت خدای سبحانه دین خویش را خالص توانی
کرد پس خدای سبحانه را از تن و جان خویش
عظیمتی واجب شناس و آنچه بدو با خدای سبحانه
تقرب خواهی و ترا همه استظهار بدو بود
تمام سنج و وافی عیار خواه و وسع خویش در آن
بکار بر و چون بنماز ایستی چندان اطالت مده
و مردم را نفور مپسند و خود نماز را نیز ضایع
مگذار چه در مردم بسی شود که کسی بود که او را حاجتی

بود و یا بدو علتی باشد که بدان موجب که تو خود
نماز گذاری او نتواند گذشت و خود بدان زمان
که رسول مرا جانب یمن فرمود بدو گفتم ای رسول
خدای مرا در ایشان بچه صفت باید نماز گذارد
فرمود صل بهم کصلوة اضعفهم و کن بالمؤمنین رحیما یعنی
بدان صفت که ضعیف ترین مردم ایشان نماز گذارد
در ایشان نماز گذار و با مردم مؤمن نیک مهربان
باش و چون این دقیقه در حال خویش مرعی
داشتی و وظیفه خویش بدان کشی هم بدان که والی
امر را هر اینه خاصگان و بطانه خواهد بود و غالباً

در ایشان خودپسندی و تطاول پدید آید و در معاملت
و معاشرت خلق قلت انصاف بکار برند و جانب
خویش گیرند و با حجاف عمل رانند پس از ذات الید
و خالصهٔ خویش مؤنت ایشان کفایت کن و وجه کفاف
ایشان معین خواه تا از اینگونه صفت خویشتن باز دارند
و از تو در تطاول دامن فراهم چینند و هیچیک
از خواشی و خاصگان خویش را اقطاعی معین مده
و ضیاعی که با دیگر روستاییان در آبشخور یا عملی
دیگر مشارکت افتد بدیشان مگذار که باستظهار تو موجب
آن عمل بر دیگر حمل کنند و خویشتن را معاف دارند

و سوء عمل ایشان را بود و بزهٔ آن در اینجهان و آنجهان
بر تو بماند و چون حقی لازم افتد خواه بر بیگانه و خواه
بر خویش آن حق را لازم شمار و بر آن طریقت
صابر باش و جانب خدای سبحانه را نگاهدار
و رعایت اقربا و خویشان نبارد افروگذار و با تحمل
این بار گران عاقبت نیکو طلب که اینگونه تحمل را عاقبت
نیکو بود و اگر سایر رعیت با تو در مهمی سوء ظن
برند و پیرامن تو خطائی افکنند و جرمی نه بر سزا
بر تو بندند عذر خویش بر ایشان عرضه کن
و بدگمانی ایشان از خویشتن باز دار چه بدین عذر

خواستن ایشان را بر آیین حق توانی داشت
و در خواست خویش توانی یافت و چون خصمی
از آن تو آشتی طلبد و در آن آشتی خدای سبحانه را
خشنودی بود هر آینه آن آشتی بپذیر و بدان
صلح تن در ده چه در صلح لشکر را آسایش بود
و تو خود بیاسائی و ملک تو مأمون ماند و هر آینه
پس از صلح ترا از خصم سخت بر حذر باید بود چه خصم
کسی بود که آشتی طلبد و بصلح گراید تا مگر فرصتی یابد
و چون چنین بود عاقبت اندیش باش
و با حزم اعتصام جوی و در عواقب امور خاتمت کار

بنگر

بنگر و بحسن ظن خویش اعتماد مکن و چون ترا با خصم
صلح افتاد و عقدی بسته شد و عهدی برفت
آن عهد را بوفا پاس دار و بدان ذمت امانت
کار بند و بدانچه زبان دادی و در عهده گرفتی
تن و جان خویش وقایه ساز چه در التزام هیچ چیز
از فرایض خدای سبحانه عموم خلق را با همه تفرق
اهواء و تشتت آراء اجتماع همت و اتفاق
کلمت صورت نبندد چنانکه در حفظ عهد و مجانبت
غدر و وفاء بمواعید و خود اهل شرک و مردم
بت پرست چون سوء عاقبت و وبال خاتمت

بکر و خدیعت بدید بند جانب وفا شدند و بالزام
عهود و احکام عقود تظاهر نمودند پس چون دستی
دادی غدر مکن و چون عهدی بستی فرو مگذار
و خصم را مغرب چه خدای سبحانه عهد و ذمت
خویش میان بندگان از در رحمت و فضل خداوندی
حرم امن و حرز امان ساخته تا بحرمت آن
استظهار جویند و بپذیرفت آن پیش دستی کنند
و کس بر خدای سبحانه جری نشود و عهد او نشکند
مگر آنکه حق او نشناسد و شومی بخت و نحوست
اختر او را فرو گرفته باشد ان الذین یشترون

بعهد الله

بعهد الله ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة
ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم
عذاب الیم یعنی گروهی که عهد خدای و سوگند
خویش را بثمنی قلیل و بهائی اندک بفروشند
ایشان را بدان جهان حظی و نصیبی نیست و خدای
سبحانه با ایشان سخن نگوید و بروز بازپسین
در ایشان نظر نکند و گناه ایشان پاک نگردانند و نیز
ایشان را عذابی دردناک خواهد بود و چون عهدی
بر خویش قرار دادی بوجوه تاویل و سایر علل
فرو مگذار و غدر عهد و نکث وعد را مجال مده

وازآن پس که عهدی مؤکد شد وپیمانی موثق گشت
برلحن قول وسوء تاویل تکیه مکن وچون عهدی
برتو لازم افتد ونطاق وسع تو از اعتناق آن
تنگ آید نقضی از آن بر طریق حق وقاعده صدق
مطلب وبدان سختی دفر وماندگی بپای وگشاد
آن عقده وخلاص از آن ورطه هم از خدای
تعالی طلب چه نفس را بر مکروه صبر فرمودن
وامید گشایش از خدای سبحانه داشتن بسی
فاضل تر بود از آن عذر که از تبعهٔ آن هراسان
باشی وخدای سبحانه ترا بخواهد بچیزی که در آنجهان

وانجهان

وآنجهان او را بدان روی ملقی شوانی کرد وبه پرهیز
از ریختن خون نه برآئین حق که هیچ چیز داعیهٔ
عذاب حق سبحانه نشود وگناه بر تو بزرگ نکند
وزوال نعمت بر تو نپسندد وروزگار بر تو نبرد
چنانکه ریختن خون بندگان خدای بناروا
وخدای سبحانه بروز بازپسین نخستین حکم که میان
بندگان راند واول سخن که آغاز کند هم از اراقت
واراحت دماء بود ان اول ما یقضی به یوم
القیمة امر الدماء پس بباید قوام ملک خویش
بناروا خون کس مریز که همین گناه ملک ترا بجان

کند و در اساس حکم تو سستی آورد و شود که زایل
کند و مثبت گرداند و چون کسی را بعمد بکشتی ترا
نزد خدای سبحانه و من عذری نماند که در او قصاص
تن بود و اگر بخطا کاری رفته و یا دست و تازیانه
از حد خویش تجاوز شده چه بسا شود که مشتی
یا فزون تر موجب قتلی شود پس ترا نخوت
سلطنت و رعونت حکم ازادیت دیت بمقتول
و ورثیت ولی مصروف نباید داشت و حق
او با او باید رسانید و بپرهیز از آنکه بخویشتن
شیفته شوی و بدانچه ترا شیفته کند و اثق

آئی

آئی و اطراء ثناء خویش دوست داری و هم چنین
صفات شیطان رجیم بر آدمی دست یابد و عقل
و دین برباید و اگر از تو ثوابی رفته باشد پاک
بسترد و مزد آن باطل کند و بپرهیز از آنکه
چون برعیت نیکوئی کنی منت گذاری و یا آنچه
کرده فزون تر شماری و یا وعده کنی بخلف
انجام دهی چه منت نیکوئی را باطل کند و فزون
شماری روشنائی حق بسترد و خلف وعده موجب
مقت خدای و خلق شود و خدای سبحانه فرماید
کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون چون امر را

هنوز وقت نرسیده در انجام آن عجلت
مجوی که نشان طیش بود و چون فرا رسد
خود را در او مسکن که علامت شره باشد و چون
بتعذر روی نماید لجاج مپسند و چون روی
بگشاید آسان مگیر هر امر در موضع او گذار و هر عمل
در موقع او بران و آنچه همه خلق را در آن حد
مساوات و حق مواسات است بر خود ایثار مکن
و از آنچه خود از آن برنج افتی تغافل مورز و سعی
بنماید که حجابهای غفلت برداشته شود
و پیش چشم تو باز گشاده آید و داد مظلوم

از تو

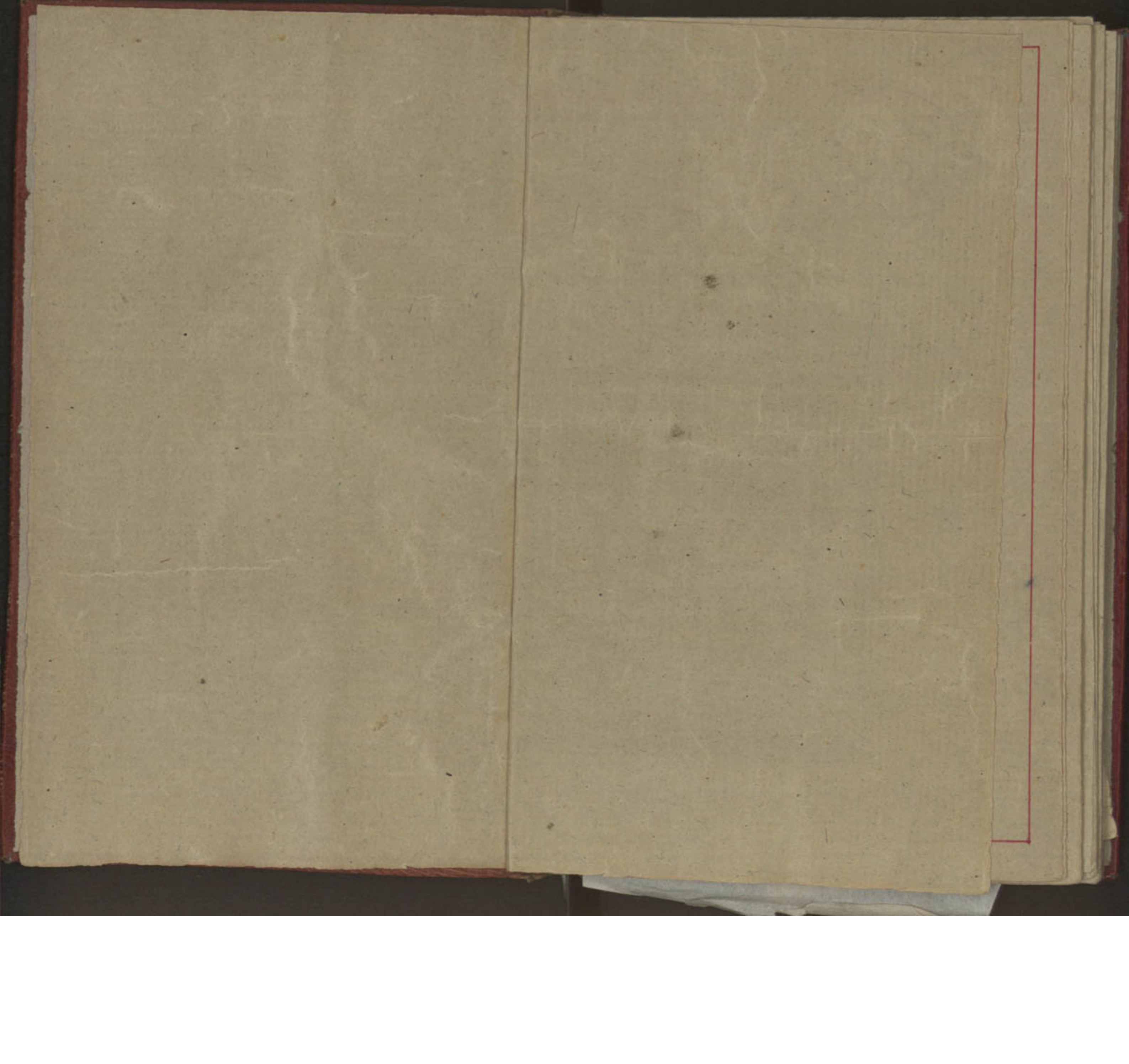
از تو بستانند و انصاف خلق از تو بخواهند
حمیت خویش را بدست خویش دار و از سورت
حد و سطوت ید و حدت زبان خویش پرهیز
و از بادره غضب خویشتن را اندکی باز دار
تا اگر ترا آتش خشم فرو نشیند و بر سر دانش
خویش آئی و مالک اختیار خویش توانی شد
و تو این معنی ندانی و بدین فضیلت دست نیابی
مگر آنکه از بازگشت بسوی خدای سبحانه یاد آوری
و اندوه درون تو بسیار شود و هم و غم فراوان
ترا فرو گیرد و هر آینه بر تو واجب بود که همواره

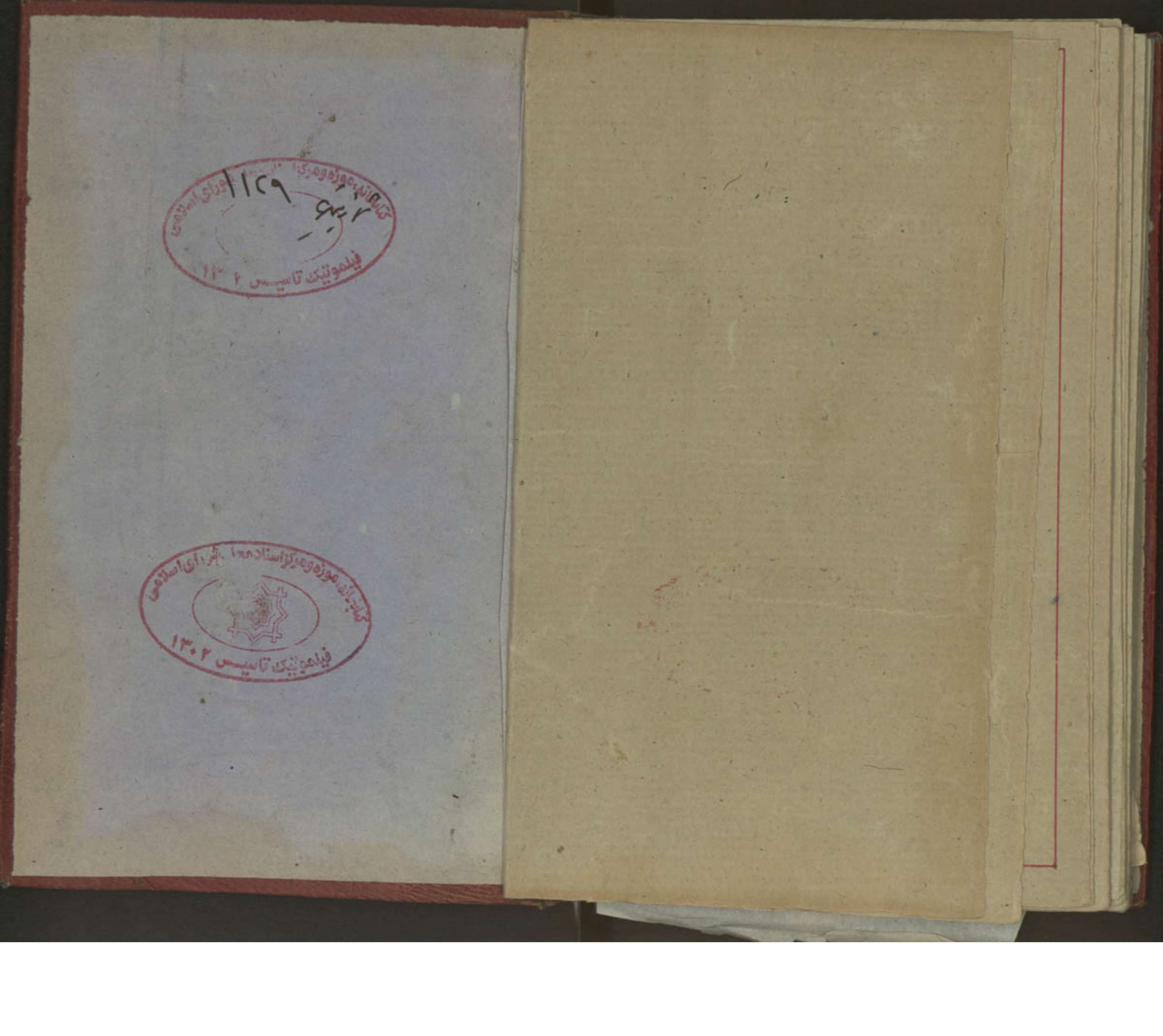
از سیر مرضی و آداب نیکوی ملوک بگذشته
یاد آوری و آثار محمود که بر زبان رسول جاری شده
و یا در کتاب پس از آن یا در رقعه بخاطر بسپاری
و بدانچه در مجاری امور از کردار و گفتار مشاهدت
کرده باشی اقتداء واجب شناسی و در قبول
این عهود و امضاء این حکم که یکان یکان بر تو شمردم
و هر یک را دلیلی روشن و حجتی قاطع آوردم
سعی خویش بکار بری و شرط اجتهاد مرعی داری
و انا اسئل الله بسعة رحمته و عظیم قدرته علی اعطاء
کل رغبة ان یوفقنی و ایاک لما فیه رضاه من الاقامة

علی العذر

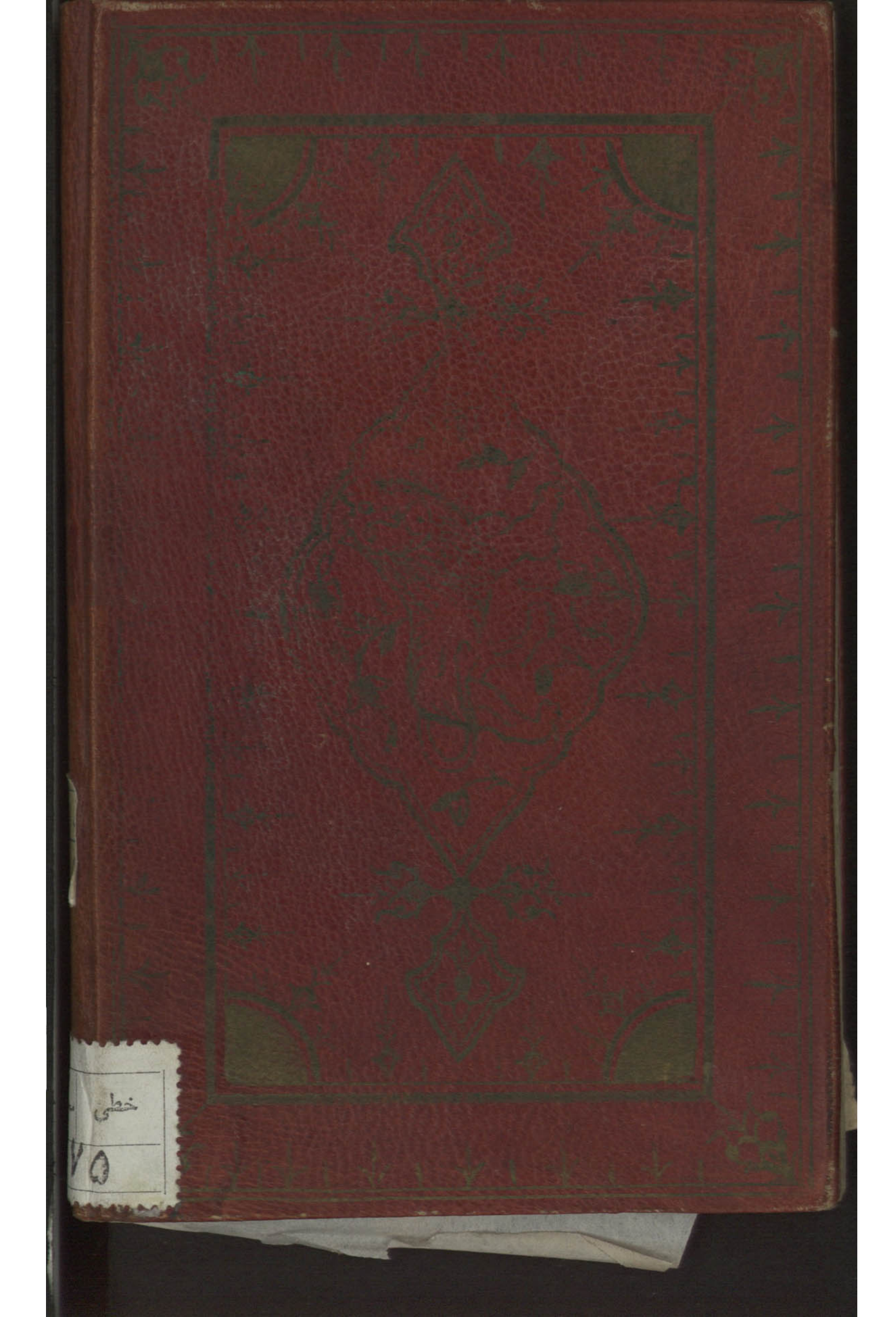

علی العذر الواضح الیه و الی خلقه مع حسن الثناء
فی العباد و جمیل الاثر فی البلاد و تمام النعمة و تضعیف
الکرامة و ان یختم لی و لک بالسعادة و الشهادة
انا الی الله راغبون و السلام
علی رسول الله صلی الله
علیه و آله الطاهرین
اللهم اغفر لراقمه الفقیر عبد الغفار التویسرکانی
سیبقی الخط فی القرطاس دهراً و صاحبه رمیم فی التراب
قد تم فی ثامن شهر ذی الحجة الحرام
سنه ۱۲۹۷

ع ل
وکاتبه





۱۱۲۹
موزه و مرکز
شورای اسلامی
فیلموتیک تاسیس
موزه و مرکز اسناد
ای اسلامی
فیلموتیک تاسیس ۱۳۰۲


خطی
۷۵